

مغالطات مخالفان کاربردی کردن فلسفه



فلسفه هم می تواند به خاطر امر دیگری دنبال شود و هم می تواند به خاطر خودش دنبال شود. در دومی فلسفه فی نفسه لذت بخش است و فرد از خود فلسفه لذت می برد و به عبارتی فلسفه را به جهت خود فلسفه دنبال می کند.

فلسفه هم می تواند به خاطر امر دیگری دنبال شود و هم می تواند به خاطر خودش دنبال شود. در دومی فلسفه فی نفسه لذت بخش است و فرد از خود فلسفه لذت می برد و به عبارتی فلسفه را به جهت خود فلسفه دنبال می کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، من فلسفه می خوانم برای چه؟ برای اینکه از خواندن فلسفه لذت میبرم؟ برای دستیابی به مدرک؟ برای اینکه بیکار نمانم؟ برای اینکه در کنکور در رشته دیگری قبول نشده ام؟ برای اینکه از فلسفه لذت می برم؟ فلسفه را به خاطر خودش می خوانم؟ برای اینکه از تاریخ فلسفه مطلع شوم؟ برای اینکه مشکلات فلسفه ام را حل کنم؟ برای اینکه به زندگی ام عمق بخشم؟ برای اصلاح جامعه ام فلسفه می خوانم؟ برای تدریس در دانشگاه و مدرسه فلسفه می خوانم؟ برای اینکه آدم فاضلی محسوب شوم فلسفه می خوانم؟ برای اینکه فلسفه کمک می کند مشکلات موضوعات رشته اصلی ام را خوب تحلیل کنم؟

چنانکه دیده می شود فلسفه هم می تواند به خاطر امر دیگری دنبال شود و هم می تواند به خاطر خودش دنبال شود. در دومی فلسفه فی نفسه لذت بخش است و فرد از خود فلسفه لذت می برد و به عبارتی فلسفه را به جهت خود فلسفه دنبال می کند. فرقی نمی کند ریاضیات، علوم، رشته های دیگر هم می توانند هم به همین دلایل دنبال شوند. فردی ممکن است بگوید من ریاضیات می خوانم به این دلیل که از آن لذت می برم. یا اینکه از آن زندگی ام را تامین می کنم یا اینکه در کنکور از رشته دیگری قبول نشده ام. پس هر رشته ای را هم به جهت لذت بردن از آن می توان خواند هم به عنوان ابزاری برای رسیدن به مطلوبی دیگر چه این مطلوب به آن رشته ارتباط داشته باشد و چه نداشته باشد. البته یک عده هم هستند که از این اصطلاح استفاده میکنند هنر برای هنر، فلسفه برای فلسفه و ریاضیات برای ریاضیات. منظور اینها چیست؟

اگر دقت نکنیم ممکن است این گونه تمایل برای تعقیب یک رشته بخاطر خودش شبیه کاری عبث به نظر آید. چرا که اگر هدفی برای انجام کاری نداشته باشیم کارمان کاری عبث محسوب میشود و در ظاهر این افراد خودشان را متهم به انجام کاری عبث میکنند. اما از ظاهر این جمله اگر بگذریم شاید منظور این افراد این باشد که از خود آن رشته لذت میبرند به عبارت دیگر انجام این فعالیت و مشغول شدن به آن، فی نفسه لذت بخش است. یا اینکه هنر میتواند مشکلاتی از درون او راهداف قرار دهد و موجب خود اصلاحی یا رشد او شود. پس ملاحظه میشود که این افراد هم نمیخواهند کاری عبث انجام دهند بلکه میخواهند به خود فلسفه و هنر و شاید مباحث محض آن مشغول شوند تا برخی از خلاء های فکری، عاطفی و غیره خود را پر کنند. یعنی میخواهند به مطلوبی برسند که بیشتر در مربوط به خودشان است. پس یا از خواندن فلسفه و تحقیق در این زمینه لذت میبرند یا مطلوبهای دورنی دیگری را دنبال میکنند.

فلسفه

به خاطر مسائل شخصی خوانده میشود که تحت عنوان فلسفه برای فلسفه معروف است.

به خاطر کار دیگری خوانده میشود

ابزاری برای رسیدن به اهداف غیر مرتبط با فلسفه است مثل کسب پست و درآمد
ابزاری برای رسیدن به اهداف مرتبط با فلسفه یا علوم انسانی است. این رویکرد همان گرایش به فلسفه کاربردی است که در آن، فلسفه به جهت کاربرد و فایده بیرونی در حوزه های دیگر فعالیت های انسانی

وقتی صحبت از کاربرد فلسفه است برخی اساتید سریع جبهه میگیرند و میگویند «این شد پراگماتیسم!». اما معلوم نیست پراگماتیسم چه ربطی به این موضوع دارد. حتی اگر پراگماتیسم مکتب ضعیفی از فلسفه باشد اما به عمل و نتیجه تاکید دارد و تاکیدش به کاربرد باشد باز دلیل نمیشود که این موضوع به جهت تاکید پراگماتیسم موضوع مذمومی باشد. مساله اینست که آیا واقعا ما میتوانیم قبول کنیم که کار عبثی را انجام دهیم یا نه؟! اگر عبث بودن را انتخاب نکنیم پس باید بپذیریم که باید حتما برای فلسفه خواندمان هدفی داشته باشیم و کارمان برای چیزی باید مفید باشد و نگرش وسیله/هدف فقط مخصوص پراگماتیسم نیست بلکه کار عبث در هر فرهنگ و رویکرد و مکتبی مذموم است.

وقتی به برخی گفته میشود که تحقیقاتشان یا فعالیتهای فلسفی شان باید کاربردی داشته باشد در دفاع از کار خود میگویند لزومی ندارد نتایج تحقیقات فلسفی همین الان به کار رود. مصادیق کاربرد تحقیقات فلسفی میتوانند بعدا بالفعل شوند. این که انتظار داشته باشیم مباحث فلسفی ما همین الان در جامعه به کار رفته و موثر باشند فلسفه را بسوی عوام گرایی یا سطحی گرایی و ابتذال پیش خواهد برد. اما به نظر می رسد این موضع هم به ما امکان مغالطه ای را میدهد. بنده شخصا معتقدم این میتواند یک توجیه بوده و در نهایت اجازه می دهد فلسفه بصورت باری به هرجهت یا فقط برای کسب درآمد دنبال شود.

درست است که نیازی نیست بحثهای نظری و بویژه مباحث فلسفی همین الان و همین دقیقه به کار روند ولی کسی که کاربرد مبحث نظری اش را به تاخیر میاندازد باید بنحوی بتواند تعیین کند که در آینده و در کجا امکان دارد نتایج تحقیقات نظری اش به کار رود و نیز فایده آن بقدری خواهد بود که میتواند مشکلات ناشی از تاخیر را جبران کند.

فرض کنیم که در کشوری طاعون بی‌داد میکند و روزانه 20 نفر در اثر آن می‌میرند. پزشکی بجای فعالیت در معالجه بیماران که میتواند به نجات روزانه 10 نفر میانجامد به تحقیقات بنیادی وسیعی دست می‌زند و پیشبینی اش اینست که بعد از 6 ماه میتواند این بیماری را با داروی خاص بطور کلی از کشور و دنیا ریشه کن کند، به او گفته میشود که تا 6 ماه 720 نفر در اثر این نوع طاعون از بین خواهند رفت و او در دفاع میگوید در عوض نتایج تحقیقات من میتواند مانع ادامه طاعون بعد از 6 ماه شود و اگر بدون این دارو طاعون تا مثلاً تا یکسال و نیم ادامه میداشت با کار بنیادی من در کل مرگ میر ناشی از طاعون کمتر خواهد شد و بعلاوه ما یک داروی هم برای همیشه خواهیم داشت که میتواند نتایج ناشی طاعون را در کل 100 سال آینده به یک صدم برساند. پس تحقیق من اگر در 6 ماه اول موجب مرگ 360 نفر میشود ولی در کل میتواند هزاران انسان را نجات دهد.

اگر در علوم انسانی و فلسفه هم اینگونه عمل شود ادعایی شبیه آن قابل قبول است. یعنی کاربرد به بعد موکول می‌شود. اما همیشه اینطور عمل نمی‌شود بویژه در تحقیقات فلسفی که در ایران رایج است. تعداد زیادی از پژوهشهای و مطالعات علوم انسانی و فلسفی ما با این توجیه انجام میشود هرگز به کار نمیروند و نیز به نظر میرسد هرگز بکار نخواهند رفت. برخی افرادی که این پژوهش ها را انجام داده اند شاید فکر کنند که احتمالاً در جایی و در زمانی در آینده نتایج تحقیقاتشان به کار خواهد رفت ، غافل از آنکه تحقیقاتشان یا اساساً به‌درد نخور است یا اینکه در این جهان ممکن براحتی شرایطی به وجود نمی‌آید که نتیجه تحقیق او مفید فایده باشد.

مغالطه میتواند همچنان ادامه داشته باشد. تلاش برای ایجاد تمایز بین کاربردی و غیر کاربردی به جایی میرسد که دیگر نمیتوان گفت که یک موضوع هرگز کاربردی نخواهد داشت و کنارش بگذارید. به این نحو که چون ما نمی‌دانیم در آینده چه مسائل و مشکلات در جامعه وجود خواهد داشت پس نمیتوان گفت که موضوعاتی که الان هیچ نوع کاربردی برای آنها قابل تصور نیست در آینده هم بدون استفاده باقی بمانند. چه بسا در آینده مشکلاتی پیش بیاید که این موضوع برای حل آن به درد بخورد. مثل اینست که یک داروساز ادعا میکند دارویی را الان می‌سازد که در حال حاضر مربوط به بیماری خاصی نیست ولی چه بسا در آینده بیماری خطرناکی ظاهر شود که این دارو شفابخش آن است.

مشکل این حرف تا اندازه ای روشن است. چون آن داروساز بیماری های فعلی‌ای را که مردم درحال حاضر از آن رنج می‌برند را کنار گذاشته (یا اصلاً متوجه نشده است)، به کاری که در حال حاضر عبث محسوب میشود پرداخته به امید اینکه در آینده شاید به ظهور بیماری خاصی کارش از عبث بودن درآید و میتوان دید که دل بستن به این امید واهی کار او را از عبث بودن به کاربردی بود تبدیل نمی‌کند. همینطور فیلسوف ما هم نمیتواند در یک سری مطالب بی معنا (و در حال حاضر بی فایده) تحقیق کند به این امید که در آینده به دردی خواهد خورد.

البته باید این امر را استثنا کرد که وقتی یک شیمیدان در حال نظریه سازی است هرگز نمیتوان این مشکل را برای او نسبت داد ، شاید هم گاهی موارد برای یک فیلسوف. شیمیدانی که در حال پیگیری نظریات محض است ممکن است بگوید من در حال تولید نظریاتی هستم که در حال حاضر هیچ نوع جایگاهی ندارند ولی در آینده همین نظریه به احتمال زیاد میتواند منشأ بسیاری از داروها باشد. اما در زمینه عالمان باید احتیاط کنیم و در زمینه شیمی شاید کمتر و در زمینه فلسفه شاید بیشتر. اول اینکه شیمی محض یک علم است و مسائل و مشکلات آن مشخص است و بالاخره میتوان رابطه مساله و تحقیق را پیدا کرد و این نهایتاً به موضوع جنبه کاربردی می‌دهد. اما فلسفه که به نظر برخی فلاسفه هنوز علمی با جامعه علمی واحد نشده است باید احتیاط بیشتری کرد. چون هر موضوع به‌درد نخوری میتواند از این طریق بودجه‌های کلانی را به باد دهد و زمان و توان محققان دانشجویان و اساتید دانشگاه و پژوهشگاه‌ها را کاملاً به هدر دهد و بدین‌گونه راه برای تحولات اساسی یک کشور در حوزه های فرهنگی ، اجتماعی ، علمی و سیاسی بکلی بسته شود.

اما آنچه در برنامه فبک تلاش میشود اینست که فلسفه به عرصه های اجتماعی، علمی، فرهنگی مردم و شهروندان وارد کند و آنها را از تهی بودن نجات دهد. فلسفه برای کودکان میخواهد بواسطه فلسفه و ترویج فلسفه ورزی در میان شهروندان دلایل مان را برای تمامی رفتارهایمان در تمامی عرصه‌های زندگی موجه‌تر کنیم و رفتارها و دیدگاه‌های عبث، متناقض، بی فکرانه و نامعقول‌مان را کنار بگذاریم. و در این راستا آن را به آموزش و پرورش وارد می‌کند و آموزش و پرورش را بدون آن تهی میداند همانطور که فلسفه را بدون آموزش پرورش تا اندازه زیادی عقیم.

***نویسنده: دکتر سعید ناجی، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**